انواع روش تفسیر معنای حدیث «من عرف نفسه» و معانی مختلف آن

به این عبارت رسیدیم، حضرت علیه السلام فرمودند:

> **«الحمد للّه الذي أعجز الأوهام أن تنال إلا وجوده وحجب العقول عن أن تتخيل ذاته في امتناعها من الشبه والشكل ، بل هو الذي لم يتفاوت في ذاته، ولم يتبعض بتجزئة العدد في كماله، فارق الأشياء لا على اختلاف الأماكن ، وتمكن منها لا على الممازجة ، وعلمها لا بأداة ـ لا يكون العلم إلا بها ـ وليس بينه وبين معلومه علم غيره ، إن قيل كان فعلى تأويل أزلية الوجود ، وإن قيل : لم يزل فعلى تأويل نفي العدم فسبحانه وتعالى عن قول من عبد سواه واتخذ إلها غيره علوا كبيراً»[1].**

«**... بل هو الذي لم يتفاوت في ذاته، ولم يتبعض بتجزئة العدد في كماله**»؛ عدل کلمه‌ی «ذاته»، در این جمله‌ی مبارکی که حضرت علیه السلام فرمودند، «کماله» است. در اینجا سه واژه داریم که هر سه‌تای آن‌ها، خیلی نزدیک هم هستند. یکی «تفاوت»، «تبعض»، «تجزئة»؛ جزء و بعض و فواتِ.

در تعبیر «بل هو الذي لم يتفاوت في ذاته»، بالمناسبة می‌توانیم بگوییم چون حضرت علیه السلام اول فرمودند اذهان نمی‌تواند او را درک کند و چون ذات خداوند از شبه و شکل امتناع دارد، لذا «بل هو الذی...». این «بل هو الذی» یک مقابله است. یعنی ذات او آنطور نیست. یعنی ذات او، اینچنین است، پس وقتی آن ممکن نیست، او را به این صورت بشناسید. از اینجا بود که به یاد حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» افتادم. خیلی حدیث معروفی است. یادداشت‌هایی هم داشتم که در صفحه‌ی علم اخلاق گذاشته‌ام[2]. فضای طلبگی است، قلم به دست اینطور شد: «من عرف نفسه بکذا، عرف ربه بکذا». بیست مورد شماره گذاشته‌ام.

اما روش‌های «من عرف نفسه، فقد عرف ربه»، پنج روش است. بیشتر پیدا نکردم. روش‌ها، مصادیق زیادی دارند. مثلاً دو روشی که خیلی رایج است و به ذهن همه می‌آید، روش مقابله و مماثله است. «من عرف نفسه عرف ربه بالمقابله». «من عرف نفسه عرف ربه بالمماثله». یعنی یک چیزهایی در خودش هست که برای شناسایی خدا می‌تواند آن‌ها را مَثَل قرار بدهد. چیزهایی هست که بالمقابله می‌تواند. روشن‌ترین معنای «من عرف»، همین مقابله است. بالای منبر هم می‌توانید مفصل

توضیح بدهید. حضرت علیه السلام در این جمله هم، یکی از مصادیق آن را فرمودهاند. مثلاً «من عرف نفسه بالضعف، عرف ربّه بالقوه»، «من عرف نفسه بالفقر عرف ربّه بالغناء». این مقابله است.

یکی از آن پنج روش، تعلیق به محال هم هست. یعنی «من عرف نفسه»؛ اگر کسی توانست خودش را بشناسد، میتواند خدا را هم بشناسد. خُب، خدا را میتوان شناخت یا خیر؟؛ نمیتوان شناخت، پس نمیتوان نفس را هم شناخت. این یک قول است. میگویند: تعلیق به محال است. چون معرفت ربّ، محال است، در اینجا هم میگویند اگر خودت را بشناسی، او را میشناسی. یعنی نمیتوانی بشناسی. البته در رسالهی الولایه، مرحوم علامهی طباطبایی این قول را نپذیرفتند. میگویند: منظور از حدیث این نیست؛ بلکه یعنی میتوان خود را شناخت و خدا را هم شناخت.

یکی دیگر از روشها، «من عرف نفسه بالآیة، عرف ربّه بمبدأ الآیة» است. انسان در خودش تأمل کند و نفس خودش را ببیند که آیتی از عظمت الهی است. خدایی که خالق این بدن، خالق این است. این هم یک روش است. روش آیتیت که با مقابله فرق میکند. خُب، در اینجا بالمقابله است.

شاگرد: از تعلیق بالمحال مطلب دیگری به ذهن میآید: اینکه اگر کسی بتواند خودش را بشناسد - که نمیتواند - آن وقت میتواند خدا را هم بشناسد. نه برعکس.

استاد: درست میفرمایید. کسی هم که این را گفته است، منظورش همین بوده است. ولی من بهصورت انّی استفاده کردم. چون در تالی اوضح بود، خواستم از اوضحیت تالی سراغ مقدمه بیایم. ظاهراً این قول منسوب به صاحب فتوحات است. به ایشان نسبت دادهاند. ظاهراً منظور ایشان همین بوده است. یعنی چون محال است که نفس را بشناسید، پس محال است که خدا را بشناسید. تعلیق به محال این است. یعنی شرط، محال است.

حال محال هست یا نیست؟ یک مبنای طلبگی بوده است: وقتی در معنایی تأمل میکنیم، اگر چند معنایی بود که فی علم اللّه تعالی همه حق بود...؛ گویندهی کلام اگر قدسی باشد و قلب شریف او از عالم احاطه حرف میزند و این کلام او تاب این را دارد که پنج معنای حق داشته باشد، همهی آنها را اراده کرده است. استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است و وقتی یک نفس قدسیای است که میبیند این کلام او پنج معنای درست دارد، چرا اراده نکند؟! بُخلی ندارد. هر کسی هم به تناسب خودش، چیزی را میفهمد. در جلسات متعددی راجع به این مبنا صحبت کردیم و زحمت کشیدند و آن را مقالهای[3] کردهاند. لذا در «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» معنایی است که مانعة الجمع نیستند. لذا میطلبد که آدم فکر کند و وجوه متعدد را دریابد.

در مانحن فیه میتوانیم یک معرفة الربّ و معرفة النفسی داشته باشیم بالمقابله. حضرت علیه السلام میفرمایند: اوهام، خودشان را دیدند؛ عقول جزئیه اینجا را دیدند، لذا شبه و شکل دارند. حضرت علیه السلام میفرمایند: خداوند متعال شبه و شکل ندارد. پس به چه صورت است؟ «لم یتفاوت فی ذاته» که در مقابل این است که ما «تتفاوت فی ذاتها». «ولم یتبعض بتجزئة العدد فی کمالة» که در مقابلش ما به این صورت هستیم. چون انس ما در عالم خودمان به تفاوت در ذات هست، چون انس ما به «بتجزئة العدد فی کمالاتها» است، خدا اینطور نیست. پس اگر میخواهید او را بشناسید، بالمقابله بشناسید.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج 1، ص 73.

[2]. علم الاخلاق (amafhhjm.ir).

[3]. سامانه المباحث (bahjat.ir).

بازبینی #3
ایجاد شده 24 ژانویه 2024 15:30:52 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 فوریه 2024 16:00:51 توسط ... .